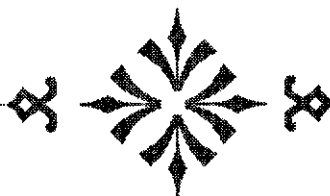


نگرشی به

تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)

سازم قاضی زاده



از امام صادق (ع) روایات بسیار فراوانی در موضوعات مختلف دینی و حتی غیردینی نقل شده است. تعداد این روایات در مقایسه با روایات منقول از دیگر معصومان (ع) از حجم بیش تری برخوردار است. با این همه، کم تر تألیف مستقل (شبه تألیفات مرسوم دیگران) به ایشان نسبت داده شده است. روشن است که مجموعه های روایاتی که در موضوعات مختلف و به شیوه های گوناگون توسط راویان و محدثان جمع آوری شده است و صورت تألیف و کتاب گرفته است، از تألیفات ائمه (ع) محسوب نمی شود. در این میان به موارد نادری برمی خوریم که صورت تألیفی آن به امام منسوب است. دو کتاب «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» و «تفسیر القرآن» (حقائق التفسیر القرآنی) این گونه است. کتاب اوّل شامل صد باب در زمینه آداب و اخلاق و نکته هایی از حکمت و حقیقت است.

البته تکرار «قال الصادق (ع)» در اوّل هر باب و خصوصیت و آغاز کتاب که نام امام صادق (ع) را با مدح و اعظام همراه کرده است نشان دهنده این است که از آغاز تا پایان کتاب نگارش امام معصوم نیست و حداکثر مجموعه ای است کتاب گونه که امام صادق (ع) در یک جلسه یا جلساتی بیان کرده و دیگری آن را نوشته است. گرچه این کتاب حاوی مضامین اخلاقی بلندی است و شماری از بزرگان چون سیدبن طاووس، شهید ثانی، ابن فهد حلّی،

فیض کاشانی، بحرانی، محقق نراقی، علامه مجلسی و محدث نوری از این کتاب نقل قول کرده‌اند و آن را معتبر و قابل استناد یافته‌اند^۱، اما در استناد آن به امام صادق علیه السلام تردید جدی هست. از نظر سند نیز بعضی از افراد واسطه نقل ضعیف و غیر موثق هستند و در بعضی از قسمت‌های متن نیز قراین عدم صدور از معصوم دیده می‌شود. با این همه به دلیل محتوای اخلاقی آن اندیشوران به آن استناد کرده‌اند و مسلمانان از آن استفاده برده‌اند. این کتاب نیازمند تحقیقی مستقل است که در این نوشته نمی‌گنجد^۲.

مجموعه دیگری که به امام صادق علیه السلام منسوب است، مجموعه‌ای تفسیری است که این نوشته را برای بررسی آن پی‌نهادیم.

متن چاپ شده این مجموعه در ضمن مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی (۳۲۵-۴۱۲ق) به دست آمده است. آقای نصرالله پورجوادی در جلد اول کتابی که به مجموعه آثار سلمی اختصاص داده است، تفسیر منسوب به امام صادق علیه السلام را در ۴۲ صفحه (۲۱-۶۳) آورده است. این تفسیر بخشی از حقائق التفاسیر است که پل نوینا محقق فقید عرفان اسلامی آن را در سال ۱۹۶۷م، تصحیح و چاپ کرده است. آقای پورجوادی خود تصریح کرده که متن فوق را از آن چه پل نوینا تصحیح کرده، گرفته است^۳. دکتر علی زیعور نیز که هر دو کتاب یاد شده را همراه مقدمه‌ای به چاپ رسانده است، متن مشابهی (با آن چه آقای پورجوادی آورده) ارائه کرده است، اما مصدر وی نسخه خطی «فاتح» است که به ادعای وی یکی از پنج نسخه موجود این کتاب و بهترین آن‌هاست^۴.

ابو عبدالرحمن سلمی عارف نامی قرن چهارم خود در آغاز این مجموعه (حقائق التفاسیر) تصریح می‌کند که در حقیقت کار وی گردآوری آثار پراکنده اهل حقیقت در زمینه تفسیر و انضمام آن‌ها به یکدیگر و ترتیب بندی آن‌ها برحسب سوره‌ها و آیه‌های قرآن بوده است و خود در این مجموعه چون مفسر ظاهر نگر دیده است.

وی می‌نویسد:

هنگامی که اصحاب علوم قشری و ظاهری را دیدم که به طرح و تدوین انواع فواید قرآنی سبقت می‌جویند [و در موضوعاتی] از جمله قرائات، تفاسیر، مشکلات و احکام و اعراب و لغت و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و ... ولی هیچ کدام در راه حقیقت قرآن تلاشی نمی‌ورزند جز آیات متفرقی که [تفسیر آن‌ها] به ابوالعباس بن عطاء نسبت داده شده و از جعفر بن محمد نقل شده (نقل کرده) است؛ آن هم بدون داشتن ترتیب خاص، من نیز

از گذشته مطالبی از اهل حقیقت شنیده بودم که آنان را نیکو می‌شماردم. [در نهایت] شایق گردیدم که این کلمات را بر گفتار آنان بیفزایم و نظرات مشایخ اهل حقیقت (صوفیه) را نیز بر آن اضافه کنم و برحسب سوره‌های قرآنی به مقدار توانم آن‌ها را مرتب سازم.^۵

مهم‌ترین چیزی که سلمی در حقایق خویش نقل کرده از افرادی چون: جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، ابن عطاء الله اسکندری، جنید، فضیل بن عیاض و سهل بن عبدالله تستری است.^۶ البته چهار مجموعه مستقل از این تفسیر به گونه مجزا و با تحقیق لویی ماسینیون و پل نوپا تاکنون چاپ شده است که به جز تفسیر منسوب به امام صادق علیه السلام تفاسیر دیگر از ابن عطاء، ابوالحسن نوری و حسین بن منصور حلاج است و چهار مجموعه فوق را آقای پورجوادی آورده است.

بدون تردید حقائق التفاسیر یکی از آثار کهن تفسیر عرفانی است و مطالب موجود در آن دارای ارزش تاریخی و عرفانی خاصی است حتی اگر انتساب این مطالب به افراد ذکر شده صحیح نباشد. در صورتی که با این دیدگاه به این مجموعه نگریسته شود، شأن امام صادق علیه السلام را در حد یک عارف و در کنار عرفای دیگری چون حلاج و ابن عربی و... پایین می‌آید و فهم عرفانی و ذوقی آن بزرگان لزوماً نمی‌تواند به عنوان مقصود خداوند در نزد دیگران اعتبار یابد. با این دیدگاه، کلمات همه مفسران مذکور قابل تحلیل، نقد و یا ابطال و تأیید است و تفاوتی میان امام معصوم علیه السلام و غیر او نیست. پل نوپا که یک پژوهشگر غیرمسلمان و حرفه‌ای است، در کتاب «تفسیر قرآنی و زبان عرفانی» با این دیدگاه به بررسی و تحلیل میراث عرفانی مفسران پرداخته است و به مقایسه سطح عرفانی تفاسیر مقاتل بن سلیمان، امام جعفر صادق علیه السلام، شقیق بلخی، خراز و ابوالحسن نوری دست زده است. تحلیل وی به گونه‌ای است که بدون توجه به مقام امام صادق علیه السلام (یا عدم اعتقاد به این مقام در دیدگاه مسلمانان و خصوصاً شیعیان) تفسیرهای مذکور را در یکدیگر مؤثر دانسته و در پی ساختن حلقه‌های زنجیروار از تکامل زبان عرفانی تفسیر برحسب ترتیب مذکور برآمده است. در نتیجه، تفسیر امام صادق علیه السلام به گونه‌ای ارائه شده که از رهبرد تفسیر مقاتل بن سلیمان بهره‌مند گردیده است.^۷ حال آن که جدا از علم ربانی و غیرکسی امام صادق علیه السلام که زمینه‌تأثر از اندیشه‌های بشری (خصوصاً در امور دینی) را نفی می‌کند، مقاتل بن سلیمان که در تحلیل وی در کنار امام علیه السلام و حتی قبل از وی مطرح شده است فردی موثق و مورد اعتماد نبوده است و در کتاب‌های تراجم

از مصادیق بارز کذاب و جعلال شمرده شده است.^۸ این گونه تحلیل و تفسیر گرچه درباره آثار غیر معصومین رواست اما برخوردی این گونه با بیانات و فرموده های امام صادق علیه السلام و دیگر معصومین (بر فرض صحت استناد) صحیح نیست و پیش فرض قطعی علم لدنی و ربانی و حجیت کلمات آنان و عدم امکان قیاس اندیشه بشری با وحی الهی را نادیده گرفته است. تحلیل پل نوپا در کتاب مذکور دارای کاستی های فراوانی است که به دلیل ناهماهنگی با هدف مقاله از بررسی آن درمی گذریم.

آن چه در این نوشته مدنظر است، توجه به بخش تفسیری امام صادق علیه السلام به عنوان یک امام معصوم و حجت بر خلائق است. بدین ترتیب، بیش از هر چیز دغدغه ما درباره صحت استناد این تفسیر به امام صادق علیه السلام است، زیرا اطمینان به صدور این تفسیر و یا هر تفسیر دیگری از جانب معصومین علیهم السلام با اطمینان به درك مقصود کلام الهی مساوق است؛ خصوصاً در تفسیرهای «اشاری» و رمزی که برداشت مفسر مبتنی بر ظهورات لفظی نیست، شنیدن از مقام عصمت حلاوت دیگری دارد و اطمینان به صدور این گونه تفاسیر از امام صادق علیه السلام در دل شوقی دیگر و ایمانی فزون تر به دست می دهد. با توجه به این مقدمه، بررسی این تفسیر را در دو قسمت انجام می دهیم.

۱. بررسی سندی

متأسفانه آن چه از امام صادق علیه السلام در حقائق التفاسیر نقل شده است مرسل است و وسایط نقل که با توجه به زمان سلمی (قرن چهارم) لا اقل باید پنج نفر باشند هیچ یک ذکر نشده است و به احتمالی فقط یکی از آن ها ذکر شده است. سلمی خود در آغاز این کتاب می نویسد:

ولم يشغل احد منهم بجمع فهم خطابه على لسان الحقيقة الآيات متفرقة نسبت الى ابى العباس بن عطاء و آيات ذكر آنها عن جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما على غیر ترتیب^۹.

کلام فوق نشان دهنده این است که وی واسطه نقل را نمی شناسد و لذا به صیغه مجهول (نسبت و ذکر) از آن ها یاد می کند. البته احتمال این هست (گرچه خلاف ظاهر است) که صیغه «ذکر» را معلوم و فاعل آن را ابن عطاء بدانیم و بر این اساس بگوییم گرچه نقل تفسیر امام صادق علیه السلام از طریق ابن عطاء روشن است، اما فاصله امام صادق علیه السلام تا ابن عطاء و فاصله وی تا

سلمی مجهول است. دیدگاه لویی ماسینیون و پل نوپا که گفته اند: تنها سلمی به اخذ این روایات از ابن عطا اشاره کرده و سندهای بعدی را نیاورده است، مبتنی بر این احتمال است؛ گواين که با این همه سلمی به اخذ روایات از ابن عطا اشاره نکرده بلکه ظاهراً در این قسمت نیز تردید داشته و از تعبیر «نُسِبَتْ» استفاده برده است.

لویی ماسینیون که به تصحیح و انتشار کتاب حلاج (برای اولین بار) مبادرت ورزیده است، در جهت تصحیح اسناد این مجموعه نیز به تلاش هایی دست زده است. در مجموع، از کلام وی این گونه به دست می آید که به جز سلمی و ابن عطاء افراد دیگری چون فضیل بن عیاض و ذوالنون مصری این مجموعه را از آن امام صادق علیه السلام می دانسته اند. وی واسطه ذوالنون مصری و امام صادق علیه السلام را فضل بن غانم خزاعی و مالک بن انس دانسته است.^{۱۱}

از سوی دیگر وی درباره گردآورنده نخستین این مجموعه نیز حدس زده است و یکی از دو نفر (جابر بن حیان و ابن ابی العوجاء) را جمع آورنده این مجموعه معرفی کرده و به زعم خویش شواهدی نیز بر دیدگاه خود آورده است.^{۱۱}

تلاش ماسینیون گرچه دارای رنگ تحقیق علمی است، اما هرگز از قوت و اعتبار لازم برخوردار نیست. یکی از نکات اساسی ضعف مطالب ماسینیون این است که یک سانی مطالبی که از سلمی، فضیل و ذوالنون مصری نقل شده معلوم نیست و وی نیز اعتراف دارد که در بعضی از مطالب مقارنت هایی بین این کتب هست و پرواضح است که صرف مقارنت جزئی دو متن نمی تواند زمینه قضاوت یک سانی کلی دو متن را فراهم آورد.

درباره گردآورنده این مجموعه نیز وی دلیل قانع کننده ای نیاورده است. مثلاً یکی از دلایل وی این است که جابر بن حیان علم کیمیا را از امام صادق علیه السلام آموخته و ذوالنون مصری شاگرد وی در این زمینه بوده است. در مجموع نیز وی گرایشی عرفانی داشته است و کتاب هایی به نام امام تألیف کرده است.^{۱۲} این دلیل را دکتر علی زیعور نیز در مقدمه «کتابا الصادق علیه السلام» به گونه ای رساتر می آورد و می نویسد:

اگر بپذیریم که مؤسس یا رکن اساسی علم کیمیا در فرهنگ عربی اسلامی، امام صادق علیه السلام بوده است، پس باید بپذیریم که او صاحب این تفسیر عرفانی است زیرا کیمیای قدیم و تصوف دو فرع متلازم بوده اند که شخص واحدی هر دو را داشته است یا این که هر دو در صنعت واحدی داخل بوده اند.^{۱۳}

روشن است که این قراین نیز (بر فرض تمامیت فی نفسه آن‌ها) نمی‌تواند دلیل نقل کتاب تفسیری مشخصی از امام صادق (ع) باشد، خصوصاً که از امام صادق (ع) روایان به نام فراوانی روایات مختلف تفسیری (فقهی و اخلاقی و ... جز آن) نقل کرده‌اند و از طرفی نام جابر بن حیان در جوامع رجالی نیامده است و او گرچه به شاگردی امام صادق (ع) و شهرت در علوم غریبه شناخته شده است، اما هیچ روایت دیگری از وی نقل نشده است^{۱۴} و بسیار بعید است که او راوی یک کتاب نسبتاً حجیم تفسیری از امام صادق (ع) باشد.

در هر صورت، شخصیت دیگری را که ماسینیون راوی محتمل این تفسیر دانسته است، ابن ابوالعوجاء است. وی برای این ادعا نیز هیچ دلیلی ارائه نکرده است و نام وی نیز هرگز در شمار روایان آن امام به ثبت نرسیده است. بلکه برعکس وی لااقل در برهه‌ای از زمان دیدگاه‌های ضد دینی داشته و از زنادقه محسوب می‌شده است. چگونه ممکن است چنین شخصی با این ویژگی‌ها راوی کتاب تفسیری امام باشد؟

نقل و نقد تمام آن چه ماسینیون گفته است، ضرورتی ندارد. تنها نکته‌ای که توجه به آن مناسب است آن که وی در راه اثبات صحت استناد کتاب به امام به ذکر قراین محتوایی نیز پرداخته است. او می‌نویسد:

نظر به وجود مقارنه‌های جالبی در اصول عقاید میان برخی از کلمات تفسیر منسوب به امام صادق (ع) از یک سوی و سخنان پراکنده مردی از طریق جداگانه به نقل امامیه متعصب و غلاة (نصیری و دروزیه) از دیگر سوی، پیشاپیش نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام (ع) علی‌الاطلاق رد کرد. مثلاً در باب «عدل» تمایز میان «امر» و «مشیت»، در باب «توحید» کاربرد لفظ «تنزیه»، در فروع «الزامی نبودن حج»، «تعیین غره ماه با محاسبه» (و نه به تجربه از طریق رؤیت) و سرانجام «قیاس» و «رأی»^{۱۵}.

قرینه پیش گفته از دیدگاه پل نوپا چندان موجه دانسته نشده است. وی که اصولاً در صحت اسناد کتاب تردید بیش تری دارد (و بیش تر به عنوان یک متن عرفانی و بدون توجه به نویسنده به آن می‌نگرد) این «مقارنه عقیدتی» را به گونه‌ای اجمالی تحلیل می‌کند و می‌نویسد: این نمونه‌ها بیش از آن ضمنی و ناروشن است که قانع کننده تواند بود^{۱۶}.

به نظر ما نیز گفتار ماسینیون هم در صغری و هم در کبری باطل است. جدای از اشکال اجمال که نوپا به آن اشاره کرده است، اصولاً آن چه گفته شد، بیشترش فی نفسه ناتمام است، زیرا جز دو قرینه اول و دوم اصولاً مطالب و قراین بعدی (الزامی نبودن حج و ...) در حقائق

التفاسیر دیده نمی شود (مقصود قسمتی از این کتاب است که به امام صادق علیه السلام منسوب است). از قضا دیدگاه مشهور شیعی که به امامان علیهم السلام منسوب است با آن موافق نیست زیرا حج الزامی است^{۱۷} و تعیین آغاز و پایان ماه در اصل به رؤیت است^{۱۸}. و روایات بسیاری نیز در مذمت قیاس و رأی وارد شده است^{۱۹}. وضوح و کثرت روایات این باب، ما را از اشاره بیش تر مانع می شود. اشکال کبروی نیز آن است که بر فرض صحت این قراین (قبول صغری) دلالتی بر صدور این روایات از امام صادق علیه السلام به دست نمی آید، زیرا ممکن است این کلمات از بعضی از شاگردان امام صادر شده باشد. و با این همه، اثبات صدور روایاتی که چنین مقارنه عقیدتی در آن ها نیست حتی از همفکران امام علیه السلام نیز مشکل است.

نکته قابل توجهی که جلب نظر می کند، وجود تفسیر دیگری است که آن نیز به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است و محمد بن ابراهیم نعمانی (م ۳۲۸) شاگرد کلینی آن را فراهم آورده است.

پل نویا دو نسخه از این تفسیر را دیده است: یکی را در استانبول (۱۵۴ برگ) و دیگری را در بانکپور (۲۳۲ برگ)^{۲۰} ولی با تلاش هایی که انجام دادیم، نظیر آن را در کتابخانه های شهر مقدس قم نیافتیم. البته در کتاب های تراجم شیعی برای محمد بن ابراهیم نعمانی کتابی در تفسیر ذکر شده است و نویسنده «تأسیس الشیعه» نیز گفته که نسخه ای از این تفسیر را داشته است^{۲۱}. مرحوم علامه مجلسی نیز در آغاز جلد ۹۰ بحار الانوار (چاپ حروفی، بیروت) رساله ای چندین صفحه ای آورده که همه آن به روایت نعمانی است. اگر مقصود از تفسیر نعمانی این تفسیر باشد، به نظر نمی رسد که با آن چه نویا دیده است یکی باشد، زیرا این رساله اصولاً در باب محکم و متشابه است و تفسیر عرفانی قرآن نیست. از سوی دیگر در اسناد این تفسیر نام افراد ضعیف و غیر موثقی چون حسن بن علی بن ابی حمزه بطنانی به چشم می خورد. پل نویا که نسخه های خطی این تفسیر را دیده است معتقد است که مقارنه بین تفسیر نعمانی و آن چه سلمی آورده ما را به آن جا رهنمون می شود که اثری واحد با الهامی واحد و سبکی واحد و محتوای روحانی واحد و حتی برخی الفاظ یک سان در بعضی از قسمت ها هستند گرچه اختلافات محتوایی مهم نیز حاکی از انتقال آن دو از دو منبع متفاوت است^{۲۲}.

اگر بپذیریم که آن چه مجلسی از نعمانی نقل کرده قسمتی از مقدمه تفسیر وی بوده است و آن چه در نسخه خطی نعمانی و حقائق التفاسیر تشابه داشته است از متن آن تفسیر بوده، باز

مشکل اسناد این دو کتاب به امام صادق علیه السلام همچنان گشوده است، زیرا سند ذکر شده در بحارالانوار نیز ناتمام است و دارای افراد ضعیفی است.

۲. بررسی متنی

یکی از راه‌های تشخیص انتساب یک متن به فرد یا جریان فکری، توجه به ویژگی‌های محتوایی و شکلی آن و مقایسه آن با آثار فردی دیگر یا جریان مورد نظر است. از این روش درباره خطبه‌های نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه استفاده شده است. اندیشورانی چند با توجه به ساختار و شکل و محتوای مطالب موجود در این دو مجموعه بدون تردید این متون را به آن دو امام بزرگوار نسبت می‌دهند و بلندی معنا و فصاحت و بلاغت این متون را به گونه‌ای می‌بینند که جز از امیر بیان، از فرد دیگر صادر نشده است. در مقابل نیز انتساب بعضی از متون با توجه به ویژگی‌های محتوایی، از افراد سلب می‌شود. مثلاً نگارش و یا بیان خطبه‌ای بی نقطه از حضرت علی علیه السلام، با توجه به این که اصولاً در آن زمان نقطه گذاری بر حروف آغاز نشده بود، با تردید و یا انکار مواجه می‌شود.

درباره متن حقائق التفاسیر باید گفت: گرچه مضامین بلند عرفانی و اخلاقی که شبیه آن در کلمات دیگر معصومین علیهم السلام وجود دارد کم و بیش در این مجموعه به چشم می‌خورد، ولی این کتاب غالباً از تأویلات و تفسیرهای عرفانی که شبیه آن در گفتارهای رایج عارفان دیده می‌شود، انباشته شده است. از این رو شیوه‌ای که در اثبات استناد نهج البلاغه و صحیفه سجادیه به کار برده شده در این باره جاری نمی‌شود.

از سوی دیگر با توجه به مجموعه این تفسیر، با مطالبی روبه‌رو می‌شویم که از نظر مباحث اعتقادی مسلماً از امام معصوم علیه السلام و رهبر شیعه صادر نشده است. این موارد حداقل این اطمینان را ایجاد می‌کند که این متن یک دست نیست و اگر هم بعضی از روایات آن از مقام امام صادق علیه السلام صادر شده باشد، بعضی دیگر حتماً از دیگران است و اثبات انتساب «مجموع این متن» ممکن نیست.

موارد مذکور به این شرح است:

۱. پس از ذکر تفسیر بعضی از آیات سوره مبارکه حمد آمده است:

«قال جعفر علیه السلام: «آمین» ای قاصدین نحوک و انت اکرم من ان تخبی قاصداً.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «آمین» یعنی به سوی تو قصد می کنیم و تو کریم تر از آن هستی که قاصد بسویت را ناامید کنی.

روشن است که واژه آمین در آخر سوره حمد، جز بر مذهب غیر شیعی روا نیست. از سوی دیگر اهل سنت نیز آمین را به تخفیف و به معنای استجب می دانند. (ر. ک: مغنی ابن قدامه، ۵۲۷/۱) و اصولاً معنای پیش گفته را که با آمین مشدد مناسبت دارد، نادرست می انگارند. در هر صورت این کلمه (چه به صورت مخفف و چه مشدد) نه در پایان سوره حمد و نه حتی در نماز پس از قرائت این سوره آورده می شود. روایات اهل بیت علیهم السلام ذکر این کلمه را اصولاً موجب بطلان نماز می دانند^{۲۴} و فقها نیز بر آن فتوا داده اند^{۲۵}.

در مجموعه قرآن کریم کلمه آمین تنها یک بار به کار برده شده است و آن هم در آیه ... ولا آمین البیت الحرام یتتغون فضلاً من ربهم (مائده/ ۲/۵). ولی روشن است که آمین در این جا به صورت مستقل نیامده، بلکه به گونه منفی و در سیاق ترکیبی استعمال شده است چنان که احتمال وجود تفسیر این کلمه از امام علیه السلام و جابه جایی آن به دست راویان و ناسخان نیز نمی رود. ۲. در ذیل آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و... (مائده/ ۳/۵) آمده است:

﴿قال جعفر علیه السلام: الیوم اشارة الی یوم بعث محمد صلی الله علیه و آله و یوم رسالته ^{۲۶}.﴾

این گونه تفسیر نیز غالباً در کلمات مفسران سنی مذهب و منکر نصب ولایت در یوم غدیر دیده می شود. در کتب تفسیری اثری شیعه گرچه روایات بسیاری درباره تعیین این روز آمده، اما در هیچ کدام چنین تفسیری پذیرفته نشده است. غالباً «الیوم» را اشاره به روز غدیر، روز عرفه و یا روز قیام قائم (عج) دانسته اند^{۲۷}. جدای از روایات، توجه مختصری به زمان نزول آیه و شرایط خاص جامعه اسلامی در هنگام نزول، بطلان تفسیر فوق را می نمایاند و احتمال صدور این مضمون از امام صادق علیه السلام را ضعیف تر می کند. مرحوم علامه طباطبایی با گشودن بحث استدلالی نسبتاً مفصلی به نقد دیدگاه های مختلف سنی درباره مصداق «الیوم» پرداخته است که نظریه پیش گفته را نیز دربردارد^{۲۸}.

۳. در ذیل آیه شریفه ان ابنک سرق... (یوسف/ ۱۲/۸۱) آمده است:

﴿قال جعفر علیه السلام معناه ان ابنک ما سرق و کیف یجوز هذه اللفظة علی نبی بن نبی و هذا من مشکلات القرآن! و هو کقوله فی قصة داود خصمان بغی بعضا علی بعض و ما کانا خصمین و ما بغیا ^{۲۹}.﴾

امام صادق علیه السلام فرموده معنای آیه این است که فرزند تو سرقت نکرد. چگونه ممکن است این تعبیر در حق پیامبر پسر پیامبر به کار برده شود؟ و این از مشکلات قرآن است و مانند قول خداوند تعالی در قصه داود است که می فرماید: خصمان بغی بعضاً علی بعض در حالی که نه دشمن همدگر بودند و نه بر یکدیگر تجاوز روا داشتند.

بر این بیان اشکالات متعددی وارد است: مهم تر از همه این که در ضمن روایت آمده است: «هذا من مشکلات القرآن» که مقصود آن مبهم و چه بسا به معنای خرده گیری بر قرآن است. اشکال دیگر این که در این آیه نقل قول از مه تر برادران یوسف صورت گرفته است و در ظاهر نیز پیمانۀ جام شاه در بار برادر یوسف (بنیامین) بوده است.

روشن است که هر نقل قولی در قرآن مساوی با قبول و تأیید آن نیست و گرنه در قرآن نسبت سحر و جنون به پیامبر نیز از قول کافران نقل شده است، خصوصاً که نقل مجموعه داستان وجه این نسبت را نیز روشن می کند.

تنظیری که در بیان مذکور آمده است نیز تمام نیست و آیه ۲۲ سوره ص در ورود دو نفر بر حضرت داود علیه السلام که یکی از آن ها متجاوز بوده است، ظهور دارد.

از سوی دیگر هیچ نظیر بر این روایت در تفاسیر معروف اثر شیعه چون مجمع البیان و نورالثقلین و ... جز آن نه از امام صادق علیه السلام و نه از امامان دیگر نقل شده است.

۴. در ذیل آیه شریفه الله نور السموات والارض ... (نور/ ۲۴/ ۳۵) آمده است:

«قال [جعفر علیه السلام] ایضاً فی هذه الایة: نور السموات باربع، بجبرئیل و میکائیل و اسرائیل و عزرائیل و نور الارض [باربع] بابی بکر و عمر و عثمان و علی (رض).»

وقال فی روایة اخرى: نور قلب المؤمن بنور الايمان والاسلام و نور الطرق الی الله بنور ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم فمن اجل ذلك قال النبی صلی الله علیه و آله: اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم^{۳۰}.

در مجعول بودن و کذب در روایت فوق کم ترین تردیدی راه ندارد. همنشینی اسامی خلفای سه گانه با امیر مؤمنان علیه السلام دلیلی جز اعتقاد به خلافت خلفای چهارگانه ندارد و گرنه وجهی برای این همراهی نبود و یا لااقل نام بعضی از صحابه بزرگوار نیز باید برده می شد. این نوع روایات از موارد جعل حدیث است که غالباً از زمان معاویه باب گردید و ابوهریره ها بانیان مزدور آن بودند.

روایت جعلی دیگری که در آخر عبارت منقول آمده است نیز با کم ترین دقتی بطلانش

واضح می شود، زیرا نگاهی کوتاه به تاریخ صدر اسلام و موضع گیری های صحابه نشان دهنده این است که اینان از فردای رحلت پیامبر در جبهه های متخالف و متخاصمی فعال بودند که جدا از ماجرای سقیفه و مخالفت عده ای از صحابه با آن، جنگ های دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل لشکریانی بود که سرکردگان آن ها از صحابه محسوب می شدند. آیا می توان هر دو لشکر متخاصم را که بر یکدیگر تیغ می کشند ستاره هدایت نامید؟ روایت فوق ناچار باید مبتنی بر مبانی باطلی چون تصویب اشعری و عدالت صحابه باشد که اندیشوران شیعی از دیرباز به نقد و تحلیل و ابطال آن پرداخته اند^{۳۱} و بعضی از آزاداندیشان سنی نیز این مضامین را مجعول دانسته اند^{۳۲}.

۵. در ذیل آیه شریفه لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل ... (حدید/۵۷/۱۰) آمده است:

«قال جعفر علیه السلام: الارادات القویه والایمان السلیم للمهاجرین واهل الصفة و امامهم و سیدهم الصدیق الاکبر (رض) و هم الذین لم یوثروا الدنیا علی الاخرة بل بذلوا ولم یعرجوا علیها و اعتمدوا فی ذلک علی ربهم و طلبوا رضاه و موافقة الرسول صلی الله علیه و آله فخصهم الله سبحانه من بین الامة بقوله «لا یستوی منکم ...»^{۳۳}

در این روایت نیز سید مهاجرین «صدیق اکبر» معرفی شده است. گرچه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سید مهاجرین و صدیق اکبر کسی جز امیر مؤمنان علیه السلام نیست، اما مسلماً در اثر تبلیغات حکومتی آن زمان این وصف بر خلیفه اول ابوبکر اطلاق می شده است، در این صورت چگونه ممکن است امام صادق علیه السلام با وجود امیر مؤمنان علیه السلام در میان مهاجران، سید و سرور آن ها را دیگری بدانند؟

موارد فوق نشان دهنده این است که همه این متن نمی تواند از امام صادق علیه السلام باشد. از سوی دیگر بر فرض صحت انتساب فی الجملة این متن، به نظر می رسد از جهتی نیز دست جعلان در حذف بعضی از قسمت های آن در کار بوده است. در این مجموعه که دارای روایاتی در فضل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، هیچ روایتی در فضل اهل بیت و ائمه نیست.

پل نوپا که لنگه شیعی این تفسیر [به تعبیر خود وی] را دیده است، تفاوت آن دو را در همین نکته اعلام می کند و می نویسد:

در متنی که سلمی در کتاب خود حفظ کرده است، هر چه ارجاعی سیاسی و اشاره ای به اهل بیت علیهم السلام داشته حذف شده است، تنها یک تخطی (غیر قابل توجیه) از این قاعده

می توان یافت؛ یعنی نسخه خطی ینی جامی برخلاف نسخه های دیگری که ما بررسی کردیم متنی به دست می دهد که از ناحیه یک تفسیر سنی بعید می نماید. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فتلقى آدم من ربه كلمات (بقره/ ۲/ ۳۷) می فرماید: خدا در آن زمان که هنوز هیچ چیز از آفرینش او نبود از نور جلال خود پنج مخلوق آفرید و از نام های خود به هر یک نامی داد. چون محمود است پیامبرش را «محمود» نامید، چون عالی است امیرمؤمنان را «علی» نامید، چون فاطر السموات والارض بود از آن نام «فاطمه» را ساخت و چون صاحب اسماء الحسنی بود از آن دو نام «حسن» و «حسین» را بیرون آورد، سپس آن ها را در سمت راست عرش خود جای داد ^{۳۴}.

مطلبی که نوپا آورده است نشان دهنده این است که وی موارد دیگری از تفسیرهای منطبق بر شأن و منزلت ائمه علیهم السلام را در تفسیر نعمانی دیده است که سلمی آن ها را در تفسیر خویش ذکر نکرده است و به احتمال بسیار او یا بعضی از متقدمان او این گونه روایات را حذف کرده اند. در مجموعه های تفسیری روایی چنان که بعضی از آیات به وجود مبارك پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفسیر گردیده است (مانند تفسیر یس به یا محمد صلی الله علیه و آله و النجم به ایشان که در تفسیر سلمی نیز این دو مورد آمده است) آیاتی نیز در بیان اشاری به معصومان و ائمه هدی و فاطمه زهرا (صلوات الله علیهم اجمعین) تفسیر و تأویل گردیده است، به گونه ای که بعضی از اندیشوران کتاب های مفصلی از این مجموعه ها فراهم آورده اند ^{۳۶}.

حال چگونه ممکن است که در تفسیری منسوب به امام صادق علیه السلام تنها به روایات مربوط به شأن پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده باشد و از روایات در شأن اهل بیت علیهم السلام اثری نباشد؟ اگر این تفسیر از امام صادق علیه السلام باشد، قطعاً قسمتی از روایات مربوط به ائمه علیهم السلام حذف شده است. مثلاً در ذیل آیه شریفه نور (الله نور السموات والارض ... ، نور/ ۲۴/ ۳۵) در این مجموعه، تفاسیر متعددی از امام نقل شده است و نور آسمان ها و زمین به افرادی (از جمله خلفای چهارگانه) تطبیق داده شده است (ر. ک: همین نوشته). اما روایات متعددی که در تفاسیر دیگر شیعی موجود است و از قول امام صادق علیه السلام این آیه را بر پیامبر و اهل بیت تطبیق داده خبری نیست. به عنوان نمونه متن یکی از این روایات را ذکر می کنیم:

«قال ابو عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل: الله نور السموات والارض مثل نوره ای محمد صلی الله علیه و آله کمشکوة، فاطمه علیها السلام فیها مصباح، الحسن علیه السلام المصباح فی زجاجة، الحسين علیه السلام الزجاجة کانهما کوكب دری فاطمه علیه السلام فکوکب دری بین نساء الدنيا ... نور علی نور اما منها بعد امام یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله الائمة علیهم السلام من یشاء ^{۳۷}»

امام صادق علیه السلام می فرماید: در پیرامون کلام خداوند الله نور السموات والارض نور خداوند محمد صلی اللہ علیہ وسلم است و مشکوة فاطمه علیہا السلام است و مصباح امام حسن علیه السلام و زجاجه امام حسین علیه السلام و فاطمه علیہا السلام کوكب درى بين زنان دنياست. مراد از نورِ علی نور امام پس از امام است و خداوند هر که را خواهد به سوی ائمه هدایت می کند.

در تفسیر برهان بیش از بیست روایت با مضامین مشابه فوق هست که حتی یکی از آن‌ها در حقائق التفاسیر نیامده است. نکته دیگری که درباره این تفسیر می توان گفت این که مشابهت روایات موجود در این تفسیر با روایات تفسیری دیگری که از امام صادق علیه السلام در کتاب‌های دیگر نقل شده بسیار کم است. احتمالاً تعداد روایات مشترك بين این تفسیر و تفسیر برهان و نورالثقلین از ده درصد تجاوز نکند، این نکته دو رهنمون زیر را به دست می دهد:

اولاً: بعضی از این روایات از امام صادق علیه السلام نقل شده است، زیرا در بعضی از موارد عین الفاظ روایت مشابه روایات منقول در کتب پیش گفته است.

ثانیاً: تفاوت بسیاری که بین این کتاب با کتب تفسیری دیگر هست، خصوصاً به ضمیمه روایات مجعولی که ارائه شد و به ضمیمه عدم اتصال سند تفسیر به امام صادق علیه السلام، این دیدگاه را که مقدار زیادی از این تفسیر از غیر معصوم بوده و عمداً یا سهواً به ایشان انتساب داده شده است، تقویت می کند.

خلاصه کلام این که: نه از جهت سند و نه از جهت متن، دلیلی بر انتساب این مجموعه به امام صادق علیه السلام نیست و چنان که صدور بعضی از روایات آن از مقام عصمت و امامت ممکن نیست، بعضی از روایات نیز به قرآینی ممکن است از کلمات آن بزرگوار نقل شده باشد. در نتیجه نفی مطلق و اثبات مطلق و کامل آن باطل و جز در موارد مجعول بقیه محتمل الانتساب است.

با این همه از شیرینی بعضی از روایات این مجموعه که مشابه فرموده های نورانی ائمه علیهم السلام است، نمی توان گذشت. از این روی حفظ این مجموعه و خصوصاً تلاش در جهت دست یابی به لنگه شیعی این تفسیر (تفسیر نعمانی) و انتشار آن می تواند مناسب و موجه باشد. برای استفاده بیش تر از روایات جذاب و شیرین موجود در این مجموعه که کم و بیش از آن خالی نیست به روایتی از آن حضرت که در ذیل آیه شریفه وقرئناه نجیاً (مریم/۱۹/۵۲) آمده، اشاره می کنیم و نوشته را به پایان می بریم.

✦ قال جعفر علیه السلام للمقرب من الله ثلاث علامات: اذا افاده الله علماً رزقه العمل به و اذا

رفعه الله للعمل به اعطاه الاخلاص فی عمله واذا اقامه لصحبة (لنصحیحة) المسلمین رزقه فی قلبه حرمة لهم ویعلم [یُعلمه] ان حرمة المؤمنین من حرمة الله تعالی ^{۳۷} . کسی که به خداوند نزدیک است سه نشان دارد: [اول این که: هرگاه خداوند دانشی را روزیش کند، به او توفیق عمل به آن را نیز عطا کند] [دوم: هرگاه خداوند وی را به عمل به علم رفعت و بلندی بخشد، به او توفیق اخلاص در علم را بخشایش فرماید. [سوم: وقتی که او را برای مصاحبت مسلمین (نصحیت مسلمین) به پا دارد، در دل او حرمت آنان را جای می دهد و می فهمد [خداوند وی را آگاه می کند] که حرمت و احترام مؤمنین از حرمت الهی نشأت گرفته است.

۱. مصباح الشریعه، مقدمه: حسن المصطفوی، تهران، مرکز نشر الکتاب، ص ه تا ی.
۲. آقای مصطفوی در مقدمه ای که بر این کتاب نگاشته است تا حدودی این بررسی را انجام داده است. ر. ک: پیشین، صفحه ۸ تا کو.
۳. سلمی ابو عبدالرحمن، حقائق التفاسیر، گردآوری نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص چهارده.
۴. کتاب الصادق، حقائق التفسیر القرآنی و مصباح الشریعه، اشراف: د. علی زیعور، بیروت، مؤسسه عزالدین للطباعة والنشر، ص ۸۶.
۵. حقائق التفاسیر، مخطوط، مکتبه الازهریة، ص ۱ و ۲ به نقل از: التفسیر والمفسرون، محمد حسین ذهبی، بی جا، دارالکتب الحدیثه، ۲/ ۳۸۵-۳۸۶.
۶. ذهبی، محمد حسین، پیشین، ۲/ ۳۸۵.
۷. نوایل، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه: اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۷۹-۱۸۱ و صص ۲۶۵-۲۷۱.
۸. ر. ک: الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی، حوادث ۱۴۱ تا ۱۶۰ هـ، صص ۶۳۹-۶۴۳.
۹. سلمی، ابو عبدالرحمن، پیشین، ص ۲۱.
۱۰. لویی ماسینیون، مقاله: تفسیر منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، ترجمه احمد سمیعی، چاپ شده در مجموعه آثار سلمی (حقائق التفاسیر)، ص ۹.
- ۱۱ و ۱۲. پیشین، ص ۱۲.
۱۳. زیعور د. علی، پیشین، ص ۵۴.
۱۴. ر. ک: الخوی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۴/ ۹.
۱۵. لویی ماسینیون، پیشین، ص ۱۲.
۱۶. نوایل، پیشین، ص ۱۳۱ .

۱۷. ر.ك: يزدي سيد محمد كاظم، العروة الوثقى، طهران، مكتبة العلمية الاسلاميه، ۲/ ۴۲۰.
۱۸. روايات بسيارى از معصومين عليهم السلام و از جمله آن ها امام صادق عليه السلام مبنى بر لزوم روزه دارى و افطار بر اساس رؤيت وارد شده است. ر.ك: العاملى، شيخ محمد حر، وسائل الشيعه، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۷/ ۱۸۲-۱۸۹.
۱۹. ر.ك: وسائل الشيعه، ۱۸/ ۲۰-۴۱، باب عدم جواز القضاء والحكم بالرأى والاجتهاد والمقاييس ونحوها من الاستنباطات الظنيه فى نفس الاحكام الشرعية.
۲۰. نويا پل، پيشين، ص ۱۳۱.
۲۱. ر.ك: عقيقى بخشايشى، طبقات مفسران شيعه، قم، دفتر نشر نويد اسلام، ۱/ ۶۱۸.
۲۲. نويا پل، پيشين، ص ۱۳۱.
۲۳. كتابا الصادق، حقايق التفسير القرآنى و...، ص ۹۲؛ حقايق التفاسير، ص ۱۲.
۲۴. ر.ك: وسائل الشيعه، ۴/ ۷۵۲ باب ۱۷ از ابواب القراة.
۲۵. ر.ك: امام خمينى، توضيح المسائل، مسأله ۱۱۳۰.
۲۶. كتابا الصادق، حقايق التفسير القرآنى و...، ص ۱۰۳؛ حقايق التفاسير، ص ۱۷.
۲۷. ر.ك: تفسير مجمع البيان، الصافى والميزان، در ذيل آيه دوم سورة مائده.
۲۸. طباطبايى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسه اعلمى، ۵/ ۱۶۷-۱۸۲.
۲۹. كتابا الصادق، ص ۱۱۸؛ حقايق التفاسير، ص ۲۳.
۳۰. پيشين، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ حقايق التفاسير، ص ۴۵.
۳۱. به عنوان نمونه رجوع كنيد به: نظرية عدالة الصحابه، احمد حسين يعقوب، ترجمه مسلم صباحى، تهران، سازمان تبليغات اسلامى؛ الاضواء على السنة المحمدية، محمود ابوريه، قم، اسماعيليان (افست)، ص ۳۳۹ تا ۳۴۴.
۳۲. پيشين و ابوريه محمود، شيخ المضيره ابوهريره، قم، دار الذخائر للمطبوعات.
۳۳. كتابا الصادق، ص ۱۷۶؛ حقايق التفاسير، ص ۵۸.
۳۴. نويا، پل، پيشين، ص ۱۳۱.
۳۵. ر.ك: سيد صادق شيرازى، اهل البيت فى القرآن، قم.
۳۶. حسين بحراني سيدهاشم، البرهان فى تفسير القرآن، قم، اسماعيليان، ۳/ ۱۳۳. در ذيل اين آيه مؤلف به صدور بيست روايت هم مضمون و مشابه اشاره کرده است كه يكى از آن ها در متن ذكر شده است.
۳۷. كتابا الصادق، ص ۱۳۳؛ حقايق التفاسير، ص ۴۱.

